



ابوالفضل خشنودی، ایران

## دود تشکل زدایی از جامعه در نهایت به چشم حاکمیت می رود. یا به عبارت دیگر حذف نیروهای سیاسی برای هر حکومتی شدنی است. حکومت ها می توانند نیروهای سیاسی را منزوی سازند، آنها را به زیرزمینی تبدیل کنند، منفعل سازند، ... اما هرگاه قدرت نیروهای سیاسی بی تشکل شوند و تشکل زدایی صورت گیرد امکان غافلگیری بیشتر می شود. تشکل نداشتن نیروهای اجتماعی حکومت ها را غافلگیر می سازد

فراگیر باشد. منظور ما از فراگیری، این است که حکومت بتواند با جامعه متشکل و سازماندهی شده، تعامل کند و به توافق هایی برای پیشبرد امور، دست یابد.» چرا بر «فراگیری» تأکید می کنید، درحالی که برخی بر «دموکراسی» تأکید می کنند؟ تفاوت این دو چیست؟ سازمان یافتگی جامعه بر دموکراتیزاسیون مقدم است. مسأله فراگیری که بیشتر اصطلاح اقتصاددانان است (Inclusive Growth) یا همبستگی به اصطلاح جامعه شناسان در شکل های مختلف سیاسی امکان پذیر است. بسیاری از نظام ها با اشکال مختلف حکومتاری توانسته اند همه مردم را زیر یک چتر داشته باشند. دهه ۶۰ و دهه ۹۰ ایران را مقایسه کنید. آیا در واقعیت نهاد های سیاسی تغییر اساسی رخ داده است؟ انتخابات و نظارت استصوابی تقریباً همان است، تعریف خودی و غیرخودی عوض شده است. مسأله به فهم ما از «دموکراسی» و فرایند گذر به آن بر می گردد. سازمان یافتن مردم عین دموکراسی و مقدمه واجب آن است. ■ در اهمیت مسأله فراگیری یا انثلاف میان نخبگان قدرت، به دو تجربه عصر صفویه و عصر رضاشاه اشاره کردید. تجربه صفویه چه مختصات مثبتی دارد که آن را برجسته می کنید؟

■ الگوی صفوی، توانمندسازی و هم افزایی توأمان حکومت و جامعه است. باید این دو دوره مهم به صورت تطبیقی مطالعه شود. من تاریخ نمی دانم، اما می دانم در دوره صفویه بخش مهمی از نیروهایی که هنوز دارای سازمان اجتماعی هستند در آن دوره سازماندهی شدند. تجربه سازمان یافتن روحانیت شیعه در عصر صفوی سپس برخورد رضاشاه و پسرش با این سازمان بسیار آموزنده است. شکل گیری دستگاه روحانیت را اجازه دهید از یک متن با هم مرور کنیم:

با آغاز دوران ۵۴ ساله سلطنت طهماسب دومین پادشاه صفوی از ۸۹۲ تا ۹۵۵ شمسی (هجری) ستیز میان شاه طهماسب و عثمانی ها در این زمان یکی از عوامل اصلی سازمان یافتن روحانیت شیعه است. قبل از حکومت صفوی حدود سه قرن از تأسیس حکومت عثمانی گذشته بود و فرایند روال مند شدن نهاد دین را که در دولت صفوی به تازگی آغاز شده بود، عثمانی ها سپری کرده بودند، لذا نهاد دینی سنی در امپراطوری عثمانی جایگاه ثابت و مستقر و مشخصی داشت. مفتیان، شیخ الاسلام ها و فقه های سنی در کنار حکومت عثمانی بودند و در

ارتباط متقابل میان این بخش دینی و بخش سیاسی می توانستند از یکدیگر کسب مشروعیت کرده و از نهاد دین در خدمت سیاست استفاده کنند. طبعاً فتاوا و احکامی که از طرف سلاطین عثمانی علیه صفویان صادر می شد، از نظر مذهبی حکومت صفوی را در موضع ضعف قرار می داد؛ بنابراین، درواکش به ستیزها و چالش های عثمانی، دولت صفوی نیازمند آن بود که یک نهاد فقهی و دینی داشته باشد. با متصوفه و درویش که هیچ گونه آموزه و متنی نسبت به دین نداشتند، این کار امکان پذیر نبود. ضمن آنکه فشار خارجی تکوین یک نهاد رسمی دینی را ایجاد می کرد ( آقاجری، هاشم (۱۳۸۰)، کنش دین و دولت در ایران عصر صفوی، تهران: انتشارات باز، ص ۲۱).

شاه طهماسب که به نظریه فقهی علما برای حکومتش نیازمند بود، با طرح مشارکت علما در دولت صفوی به ائتلافی با نهاد روحانیت شیعه دست زد. طهماسب با پذیرش این امر که فقیه جامع الشرایط یا به تعبیر آن روز «مجتهد الزمانی» در عصر غیبت تمام اختیارات امام معصوم را دارد و از روی مصلحت، قدرت سیاسی مشروع خود را به سلطان واگذار می کند، پادشاه، نایب مجتهد برای اداره کشور می شود، بدین ترتیب شاه طهماسب توانست هم به حکومت خود در دیدگاه فقهی شیعه مشروعیت ببخشد و هم روحانیت شیعه را به عنوان یک نهاد قدرتمند اعتلا دهد ( رجبی دوانی، محمد حسین). (۱۳۸۸).

آرای فقیهان عصر صفوی درباره تعامل با حکومت ها، فصلنامه تاریخ و تمدن اسلامی، سال ۵، شماره ۹، بهار و تابستان، ص ۵۸، شاه طهماسب به محقق کرکی از مجتهدان لبنان که به ایران آمده بود گفت که «شما امروز نایب امام هستید، شایسته تر به مقام سلطنت هستید و من یکی از کارگزاران شمایم که اوامر و نواهی شما را به مرحله اجرا می گذارم» (صفت گل، منصور. (۱۳۸۱). صفوی، تهران: رسا، ص ۱۵۶). این پیوند را «ائتلاف پیروژ» میان نهاد سلطنت و نهاد روحانیت شیعه نام گذاری کرده اند که از یک جهت موجب تقویت نهاد سلطنت صفوی شد و از طرف دیگر، موجب تحکیم نهاد روحانیت شیعه نوا گردید. با شکل گیری ائتلاف میان نهاد سلطنت و نهاد روحانیت شیعه، فقه های برجسته ای مانند کرکی که از ظهور دولتی اثنی عشری شادمان بودند، دانش و نفوذ و توانایی های فقهی و مذهبی خود را در اختیار دعای سیاسی- مذهبی دولت صفوی قرار دادند. این امر خود مستلزم پاره ای تصمیم گیری های جدید درباره نحوه رفتار با دولت جدید و احیاناً ارائه تقصیرهای جدید از متون ریشه دار و دیدگاه های سنتی جامعه علمی شیعی اثنی عشری، مخصوصاً در پیوند با مسأله حکومت و قدرت سیاسی بود (صفت گل، ص ۱۵۳). هرچند که سلطنت صفوی از این امر منتفع شد، اما در واقع معامله های برد- برد شکل گرفت. از این پس، شاه طهماسب به عنوان حاکم عرف به همه امرا و استادان را و حاکمان شرع و عرف، دستور داد تا به آنچه محقق کرکی می گفت بدون استثنا عمل کنند. محقق کرکی مختار شد به جهت هر یک از شهرهای ولایت ایران مرشد و معلم تعیین کرده، به هر دهه و قصبه

نیز و در هر مکانی به مناسبت مردم آن به زبان معلمان از طلبه علم عربی لسان یا فارسی و ترکی زبان فرستاده، مردم هر ناحیه را به لغت خودشان به دین و آیین شیعه راهنمایی نموده، حلال و حرام مذهب حق را به مردم بیاموزد (جعفریان، رسول. (۱۳۸۴). کاوش های تازه در باب روزگار صفویان، قم: نشر ادیان، ص ۹۲۹). این حکومت را با حکومت پهلوی مقایسه کنید که نه روحانیت و نه سایر نیروهای اجتماعی را سازماندهی نکرد بلکه همه نیروهای اجتماعی سازمان یافته را که در به قدرت رسیدن آن سهیم بودند، کنار گذاشت و سپس آنان را قلع و قمع کرد. آن حکومت یک امپراطوری را بنیانگذاری می کند و این یکی با نسیمی می افتد.

■ آیامی توان با حذف گروه های اجتماعی، سامان سیاسی و دولت مقتدر ایجاد کرد؟ چرا که امروز شاهد یک دوقطبی در جامعه هستیم؛ عده ای قائل به حذف تشیع به عنوان مذهب رسمی هستند و عده ای دیگر، همه دگرنديشان و دگرباشان را حذف شده می خواهند؟

دود تشکل زدایی از جامعه در نهایت به چشم حاکمیت می رود. یا به عبارت دیگر حذف نیروهای سیاسی برای هر حکومتی شدنی است. حکومت ها می توانند نیروهای سیاسی را منزوی سازند، آنها را به زیرزمینی تبدیل کنند، منفعل سازند، ... اما هرگاه قدرت نیروهای سیاسی بی تشکل شوند و تشکل زدایی صورت گیرد امکان غافلگیری بیشتر می شود. تشکل نداشتن نیروهای اجتماعی حکومت ها را غافلگیر می سازد.

■ اشاره کردید که ما «فاقد تجربه ائتلاف و هم افزایی میان حکومت و جامعه بوده ایم، دست کم مصادیق روشن و موفقش از آن را سراغ نداریم، به نحوی که سراسر تاریخ ما مشحون از تجربه های انشعاب و انشقاق است.» علت این امر و پیامدهای آن برای توسعه ما چه بود؟

من تصحیح کنم؛ هرگاه حکومت های ایران با ثبات بودند ائتلاف های اجتماعی را شکل داده اند. حکومت هایی که ۲۰۰ سال یا بیشتر در ایران دوام داشتند، درمی یابفتند که باید دهقانان، اصناف، روحانیون (مویدان زرتشت یا علمای اسلام)، صوفیان و قباایل را سازمان دهند و با آنها ائتلاف کنند تا چرخ اقتصاد و سیاست بچرخد. رضاشاه و محمد رضاشاه از خامی و بی تجربگی نهاد های مدنی در افتادند. اگر مانند ساسانیان، سامانیان، سلجوقیان و صفوی عمر بیشتری می داشتند در حکومتاری خود تجدید نظر می کردند. به قول آن لمبتن «اهل شمشیر» می دانستند بقای حکومت بر احترام «اهل قلم» و «اهل معامله» است. اهل قلم همان دیوانسالاران، علما و ادبا بودند و اهل معامله تجار و صنوف بودند. جابه جایی در اهل شمشیر با جنگ و تغییر در نظام سیاسی رخ می داد اما اهل قلم و اهل معامله عناصری نبودند که بسادگی بتوان آنها را ایجاد کرد. ائتلاف با آنها از ضرورت های حکومتاری بود. در حکومت پهلوی است که نفت در رضاشاه این تصور را ایجاد کرد که می توان کن فیکون کند. کن فیکون کرد اما خود را نیز بر باد داد. درآمد نفت دولت ها را دچار یک توهم بزرگ ساخته است که بی نیاز از تشکل های مردمی هستند. در سنت رضاشاهی حاکم تصور می کند که با درآمد نفت می تواند مدیر، هنرمند، تاجر، علم،

صنعتگر خلق کند. اینها هر یک از سازمان خود را دارند و منافع حاکم در گرو سازمان یافتن و احترام به آن هاست. بنابراین ضرورت ثبات و تداوم حکومت ها، ایجاد ائتلاف های اجتماعی است و ائتلاف با اهل قلم و اهل معامله، از ضرورت های حکومتداری است. مضاف بر این، نقطه آغاز ائتلاف، عبور جریان روشنفکری از دولت ستیزی است. برای ایجاد ائتلاف که لازمه حکومت و جامعه توانمند است باید هم در سنت حکومتاری تجدید نظر کنیم، هم در سنت روشنفکری. سنت حکومتداری باید به حکومت فراگیر تبدیل شود و سنت روشنفکری از دولت ستیزی به دولت سازی تغییر یابد. نقطه آغاز نیز تغییر در سنت روشنفکری است. شیوه اصلاح امور در سنت روشنفکری از اواخر قاجار تاکنون مشروعیت زدایی از حکومت بوده است که او را به سوی سرکوب روشنفکر برای حفظ بقای خود سوق داده است. این شیوه دموکراسی خواهی نادرست و بخران ساز بوده است. در این شیوه باید تجدید نظر کرد. توضیح یکی از اختلاف های اساسی

میان اقتصاددانان نادرستی این شیوه دموکراسی خواهی را نشان می دهد. در میان اقتصاددانان گروهی هستند که حل بسیاری از مسائل اقتصادی را نیازمند دانشی به نام علم اقتصاد تحول (Evolutionary Economics) می دانند. این اقتصاددانان معتقدند از مقایسه وضعیت کنونی با وضعیت ایده آل نمی توانیم به قواعدی برای تحول دست یابیم. روش مرسوم اقتصاددانان مقایسه دو وضعیت ایستاست (comparative statics)، مثلاً در وضعیت کنونی ما ۱۵ درصد بیکاری داریم و در وضعیت ایده آل باید ۳ درصد بیکار داشته باشیم. برای ایجاد هر واحد شغل مثلاً به دو واحد سرمایه احتیاج داریم و بنابراین برای این که از ۱۵ درصد بیکاری به ۳ درصد کنیم باید ایکس واحد سرمایه گذاری کنیم. این دیدگاه غیرتحولی در همه رشته ها وجود دارد. در مورد بحث ما یعنی دموکراسی، گفته می شود که دموکراسی یعنی انتخابات آزاد، قوه قضائیه مستقل، رسانه های آزاد... و حکومتی که این نهادها را به رسمیت نمی شناسد نامشروع است. پاسخ حکومت به این پرسش نامشروع بودن مشخص است؛ حذف و سرکوب. اگر تحول گرایانه نگاه کنیم باید بازی ای طراحی کنیم که جامعه در نهایت به آن نقطه مطلوب برسد، نه آن که بخواهیم نهادهای نقطه پایانی را در بستری متفاوت قهقهه کنیم. گام های ممکن و مطلوب باید برداشته شود. سازمان یافتن نیروهای مردمی در ائتلاف با حکومت مسیر حل مشکل است.

■ اشاره کردید که «اصلاح نظام اداری و کارآمدسازی سیستم نیازمند مشروعیت است و این مشروعیت فقط با یک چارچوب فکری که بتواند ایدئولوژی های مختلف را در کنار یکدیگر قرار دهد، امکان پذیر است.» منظور شما از کارآمدی و چارچوب فکری مورد اشاره چیست؟ کارآمدی را می توان شرح لفظ داد مثلاً استفاده بهینه از ظرفیت ها. کارآمدی نیازمند انتخاب بهترین مدیران است و لازمه تحقق آن هم افراد درون نظام معسوب شوند و گروه های حادقل به صورت دائمی غیرخودی محسوب نشوند. این دایره زمانی باز می شود که فراگیری سیاسی محقق شود.

آخر به عصیان می انجامد. مشروعیت، همان طور که گفته شد به فراگیری سیاسی نیازمند است یعنی با وجود همه نقدهایی که به حکومت دارند برای حفظ و ارتقای آن تلاش کنند. این فراگیری به ایدئولوژی نیاز دارد که همه ایرانیان را زیر چتر واحد ببرد. ایدئولوژی که محصول



بود و به نظر در خیلی از مسائل پاسخگوی نیازهای انتخاباتی ما نیست. یعنی باید بیشتر دولت روی این لایحه کار می کرد. حتی یادم هست که در مجلس دهم چون خودم در کمیسیون بودم وقتی لایحه دولت آمد بحث اول این بود که لایحه را برگردانیم زیرا به نظر ما جامع و کامل نبود و کلی بود. ما موقعی که انتخاباتی برگزار می شود در پایان آن یک جمع بندی کلی از انتخابات داریم، نقاط قوت و ضعف قانون که در انتخابات خود را نشان می دهد، گزارش می کنیم. در همین انتخابات یک گروه تعیین کرده ایم تا جمع بندی از نقاط ضعف قانون انتخابات شوراها آماده کنیم و در اختیار کمیسیون قرار بدهیم تا در جریان

■ الان ایراد اساسی که درباره شوراها مطرح می شود این است که به شوراها شهادری و همداری تبدیل شده اند. درحالی که ظرفیتی که در قانون پیش بینی شده این است که باید تمام خدماتی که به مردم یک شهر داده می شود تحت نظر شورا باشد، اما متأسفانه دولت علاقه ای به اینکه این مسئولیت را واگذار کنند نداشته اند و به همین دلیل ما باید باصلاح قانون آنها را به این امر مجاب کنیم. اینکه می گویم عجله نکنیم منظورم این است، این گونه نباشد که صرفاً دو بند قانونی در برای نحوه اجرای انتخابات شوراها تغییر بدهیم و بگویم همه چیز حل شد. بلکه باید کاری کنیم که بنشود با اصلاح قانون از همه ظرفیت شورا در اداره شهر و روستا استفاده کرد. برای همین است که می گویم عجله نکنیم تا قانون را درست اصلاح کنیم؛ هم اختیارات قانونی به شورا بدهیم و هم نظارت قانونی بر عملکردش داشته باشیم. ■ به تخلفات رخ داده در شوراها اشاره داشتید. این موضوع طبیعتاً از حیث نظارتی در دو مرحله تأیید صلاحیت نامزدها و دوم نظارت بر عملکرد منتخبان و اعضای شوراها مطرح است. آیا اشاره اتان به تخلفات به این معنا است که در این دوره رویکرد متفاوتی در تأیید صلاحیت داوطلبان اعمال می شود؟

در مورد نظارت بر صلاحیت نامزدها ما باید به مر قانون عمل کنیم تا خدای نکرده در اثر اغماض یا بی توجهی افرادی وارد شورا نشوند که در آینده برای شوراها مشکل ساز باشند. در این باره دو وظیفه عمده بر عهده هیأت نظارت بر انتخابات شوراها قرار دارد. یک وظیفه حفاظت از حق عامه مردم و حق حاکمیت است که ایجاد می کند ما قانون را به درستی اجرا کنیم و او را ناسالم به انتخابات شوراها جلوگیری کنیم. ما این را وظیفه خودمان می دانیم. وظیفه دیگر ما محافظت از حق شخصی است که نسبت به جامعه احساس وظیفه می کنند و می خواهند خود را در معرض انتخاب قرار دهند و باید از تضییع حقوق شان جلوگیری کرد. به نظر من اجرای درست قانون، تحقق هر دو وظیفه را میسر می سازد یعنی همان طور که نظرات مراجعی که در قانون پیش بینی شده درباره صلاحیت افراد وارد است باید از رد صلاحیت سلیقه ای افراد جلوگیری کنیم.

■ یک نظر مورد اختلاف در این باره این است که بعضی نمایندگان مجلس از وجود تخلفات گسترده در شوراها شهر سخن می گویند در حالی که نظر شورای عالی استان ها این است که میزان تخلفات به نسبت تعداد اعضای

شوراها ناچیز است و بعضاً مشکلاتی که از منظر شخصیت حقیقی افراد وجود آمده مثلاً اختلافات مالی شخصی شان به پای شخصیت حقوقی شان گذاشته شدن به، جمعیت اعضای شوراها در سراسر کشور جمعیت قابل توجهی است. اما وقتی ما می گویم شورای اسلامی شهر و شورای اسلامی روستا، این پسوند اسلامی توقعات متفاوتی را ایجاد می کند. توقع این است که افراد مؤمن و دلسوز به مردم و کسانی که احساس تکلیف می کنند برای خدمت به شهر و روستایشان در شورا حضور داشته باشند. توقع نداریم که کمترین تخلف باشد. در این حوزه انجام بگیرد و معتقدیم در همین حد هم زینده نیست. البته دستگاه های نظارتی باید آمار پرونده ها و موارد برخورد شده را بدهند بعد بیاییم مقایسه کنیم ببینیم که تعداد تخلفات به نسبت به جمعیت شورایی ها کم است یا زیاد. مردم توقع بسیار زیادتری نسبت به عملکرد شوراها دارند و به همین دلیل مردم این حجم از تخلف را نمی پذیرند. آنها نمی پذیرند که با دست خودشان به افرادی برای اداره شهر یا روستایشان رای بدهند و بعد این گونه تخلفات در این نهاد از سوی نمایندگان شان انجام بشود.

بنابراین ما باید هم در سازوکار نظارت انتخاباتی و هم در سازوکار نظارت بر عملکرد پس از انتخاب به نحوی عمل کنیم که این تخلفات را کاهش بدهد و کنترل کند. زیرا گاهی اقدامات سلیقه ای و به فراموشی سپردن قانون منجر به تخلف می شود که ما باید جلوی چنین روندی را با اصلاح قانون بگیریم. ■ ماهیت شورای اسلامی شهر و روستا تجلی دموکراسی حداکثری است. از این جهت در ادوار مختلف انتخابات شوراها بسته به عملکرد هیأت نظارت شاهد تنوع بیشتری در نامزدهای این انتخابات بوده ایم و به نظر طیف گسترده تری از مردم توانسته اند خود را در معرض انتخاب قرار دهند. به همین دلیل یک نگرانی این است که مقابله با تخلف در شوراها به بهای تنزل این سطح از دموکراسی تمام شود. برای رفع این نگرانی چه باید کرد. آیا بهتر نیست که به جای سختگیری بیشتر در تأیید صلاحیت ها، نظارت سختگیرانه تر بر عملکردها اعمال شود؟

من معتقدم اینها به مثابه دو بال اند که باید هر دو با هم اعمال شوند. البته من اسمش را سختگیری نمی گذارم. بلکه آنچه باید اعمال شود درست اجرا کردن

قانون در تأیید صلاحیت ها است. قانون در این مورد کاملاً شفاف است و مراجعی برای کمک به احراز صلاحیت افراد پیش بینی شده اند. هیأت های نظارت باید گزارش این نهادها را درباره افراد بررسی و تصمیم گیری کنند و از ورود افراد ناصالح به این حوزه جلوگیری کنند. بحث دیگر هم همان طور که گفتیم این است که به دلیل نوع کارکرد شوراها نیاز به نظارت بر عملکرد آنها وجود دارد. در خیلی جاها این نظارت است که باید از اعمال سلیقه به جای قانون جلوگیری کند. نمایندگان مجلس شورای ایران از افتخارات جمهوری اسلامی هستند و نباید این طور باشد که مردم به جای اینکه از واگذار شدن مسئولیت به نمایندگان خودشان خوشحال باشند از این مسأله ناراضیاتی پیدا کنند. این است که ما در مجلس به دنبال افزایش اختیارات شوراها هستیم و نه کاهش آن. ما معتقدیم می شود از شوراها به عنوان مجلس محلی استفاده کرد تا نمایندگان مجلس شورای اسلامی کمتر در جزئیات مسائل و کارهای اجرایی حوزه انتخابیه شان درگیر شوند و به جای آن در مجلس که رأس امور است درباره مسائل کلان کشور تصمیم گیری کنند.